

سخن گفتن فراعنه

حسن زندی

«یافتنش»

در آغاز، تربیت او را راهبی بندیکتی به اسم دوم کامالس عهده‌دار شد و او را به شیوه روسویی - منسوب به روسو - تربیت کرد؛ «آموزش او قبل از هر چیز مبتنی بر جمع‌آوری حشرات، گلها و صدفها و تقسیم‌بندی و تنظیم و نامگذاری و طبقه‌بندی آنها بود» این روش گیاه‌شناسی و قواعد زبانها و گیاهان و کتابهای لغت را در هم می‌آمیخت، و بدین گونه بود که شامبولیون کوچک، طبقه‌بندی مجموعه گیاهان و زبانها را فرا گرفت.

بعد از آنکه شامبولیون استعداد پیشرفت چشمگیری از خود نشان داد برادر بزرگش تصمیم گرفت تا شخصاً به تربیت او همت گمارد، از این رو او را با خود به گرونویل - محل زندگیش - برد. به رغم دوازده سال اختلاف سن، این دو برادر تمام عمر خود را در کنار هم به سر بردند. برادر بزرگتر بسرعت به نوع برادر کوچک خویش پی برد و خود را موظف به پرورش و حمایت از این استعداد دید، و به یمن این توجه، ژان فرانسوا خواننده بی‌وقفه کتابها و دانشمندی با «شلوار کوتاه» و دانش‌آموز دبیرستان و یکی از اعضای مجمع علمی شد.

کانون زبانهای سامی

در گرونویل ژان فرانسوا به طرز خیره‌کننده‌ای رشد و پیشرفت کرد. دوازده ساله بود که معلمش اجازه داد در کنار خواندن زبان عبری، سه زبان دیگر را نیز فراگیرد. این سه زبان، عبری، سریانی و کلدانی بود. بعد از فراگرفتن این زبانها بلافاصله به یادگیری زبانهای حبشی و قبطی مشغول شد، و بالاخره از طریق زبان قبطی مستقیماً به مصر و تمدن کهنسال آن متصل گردید و گفت: «من خواهم دست به مطالعه‌ای عمیق و مداوم درباره کشور قدیمی و

مه‌آلود فرضیه‌ها شاور باقی می‌ماند.

مصر لاجوج و یک دنده، مردمان قرن هجدهم را با معمای خویش مسحور کرد. در این قرن، مسافران، دانشمندان، تاجران آثار قدیمی، نویسندگان و شاعران همه و همه دچار یک بیماری لاعلاج شدند که می‌توان آن را «هوس مصری» نامید. بیماری‌ای که هنوز در روزگار ما کم و بیش «طعمه‌های خود را شکار می‌کند.

کتاب شامبولیون یک زندگی از عصر روشنیها اثر ژان لاکوتور، تنها یک زندگینامه صرف از نابعه گشاینده طلسم هیروگلیف نیست. این یک کتاب عشق است و جزئی از همان «هوس مصری» تلقی می‌شود. ژان لاکوتور نویسنده زندگی‌نامه‌های دوگلد، موریاک و مالرو، دو سال در یک حمام گرم زناشاسانه به همراه قهرمان آن زیست تا از طریق کلمات، ماجراجوییهای رمانتیک‌ترین کاشف زمانه را از نوطی پانصد صفحه زنده کند، پانصد صفحه‌ای که در آن لاکوتور کوشیده است تا تحلیلی از معنای چهره اسطوره‌ای شامبولیون به دست دهد.

شامبولیون کیست؟

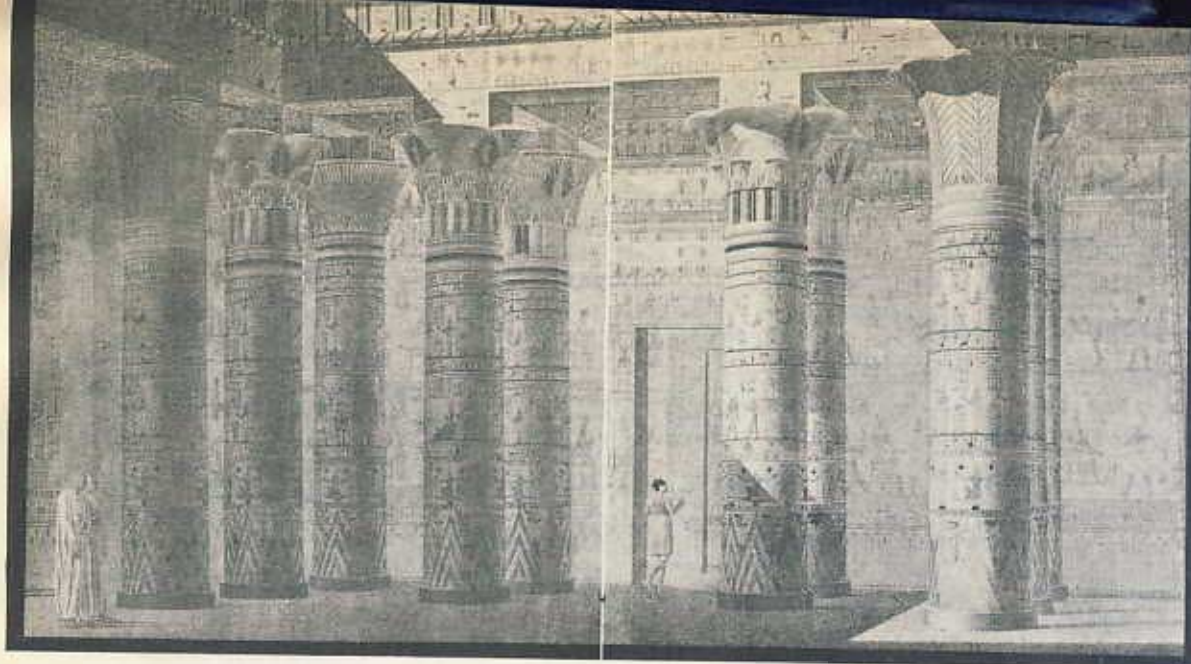
خانواده «شامبولیون» پیوندی ژوف با کتاب داشت. پدرش یک ناشر و کتابفروش قدیمی در «ویژاک» بود، از این رو شامبولیون کوچک می‌توانست در مغازه پدرش به حکایات و نقاشیهایی که به مصر و تمدن کهنسالش مربوط می‌شد دست یابد. برادر بزرگتر او ژاک - ژوزف شوق وافر به جمع‌آوری کتابهای نفیس داشت، اما ژان فرانسوا فرزند لاجوج و سخت‌کوش و پسر جنب و جوش بود که از دوران کودکی استعداد شگرفی در یادگیری زبانها از خود نشان می‌داد.

با این کلام بزرگ، ژان فرانسوا شامبولیون (۱۷۹۰ - ۱۸۳۲) نابعه عصر روشنی، برده بانزده قرن شب معمایی مصر را از هم شکافت. در سپتامبر سال ۱۸۲۲ این مرد استثنایی رموز نقشهای هیروگلیف در معبد ایوسنیل را کشف کرد و با این موفقیت توانست سکوت دیر سال فراعنه بزرگ را بشکند.

در سال ۳۹۱ میلادی امپراتور متعصب، مسیحی تودوسیوس اول، فرمان به بستن همه معابد «بت پرستان» در قلمرو امپراتوری روم داد، و همین فرمان در مصر منجر به پراکندگی کاهنان یعنی آخرین پاسداران مکتوبات هیروگلیف شد. با گذشت چند دهه این امر به «گم شدن» گنجی فرهنگی انجامید که سه هزار سال قدمت داشت و در آن زمان چنین به نظر می‌رسید که این گنج برای ابد ناپدید شده است. بی‌شک تورات، افلاطون، هرودوت، حکایات سیفرهای چندگانه، شعائر ایزسی ماسونی، و صنعت باطنی جلوه دادن اشباح (Fantasmagorie) در معرفی تمدن ژود نیل به جهان، نقش خود را ایفا کرده‌اند. اما این همه این تمدن بزرگ را در چشم جهانیان بسان یک رویا با یک معمای مقدس جلوه‌گر ساخته‌اند.

از زمان آتش‌سوزی کتابخانه اسکندریه (۴۷ قبل از میلاد) که به نابودی متون بزرگ فرهنگی فرعونیی ترجمه شده به یونانی، منجر شد، تمدن مصر تقریباً به مه‌آلود فرضیه‌ها تبدیل گردید و اگر اقدام شجاعانه یک نویسنده که در سال ۳۹۴ میلادی آخرین نوشته‌های هیروگلیف را بر ستونی در معبد «قبیله» حفر کرد، نبود، و اگر این نویسنده تن به این خطر در هتک حریم امور ممنوع نمی‌داد، این تمدن همچنان در قضای





سحرگاه برای شامبولیون، سحرگاه روشنی بود. چیزی نگذشته بود که چند نمونه از نقاشیهای نیکولا هوبوت استاد هندسه معماری که از روی نوشته‌های هیروگلیف با دقت و ظرافت تمام نقاشی شده بود به دست او رسید. این نوشته‌ها همان نقوش شکل گرفته از ستونهای معبد ابوستیل بود.

با بررسی اولین نمونه، و دقت در آن حس کرد که نقشی که در پیش رو دارد قطعاً به اسم یکی از حاکمان مصر اشاره می‌کند. ژان فرانسوا با چشمهای از حیرت باز شده به نقش، مدتی خیره چشم دوخت. نقش از یک صفحه مدور خورشیدی شکل از جنس خاک سرخ تشکیل شده بود. در کنار این صفحه یک حرف سه پایه با ستیله‌ای سه شاخه در بالای آن، قرار داشت. و در کنار اینها یک نشانه دوگانه به شکل (S) نقش شده بود.

دشواری زیادی در درک دلالت نشانه (S) یا (SS) یا (Ses) که در سمت راست قرار گرفته بود وجود نداشت (متخصصان هیروگلیف می‌دانند که نقوش این خط از هر طرف چه از راست به چپ و چه از چپ به راست خوانده می‌شود) اما این صفحه خورشیدی شکل که در سمت چپ قرار گرفته آیا رمز خورشید است؟ در زبان قبطی خورشید (R A) تلفظ می‌شود، و اگر نشانه دوگانه که در آخر قرار گرفته (S) یا (Ses) خوانده می‌شود کافی است که حرف سه پایه وسط (m) خوانده شود تا... ژان فرانسوا نفس خود را در سینه حبس کرد. در مقابل او نقشی قرار داشت که بر آن اسم بزرگترین فرعونهای مصر حک شده بود: Ramses بلکه اسم بزرگترینشان یعنی رامسس دوم. و بدین ترتیب طلسم چند هزار ساله خط هیروگلیف گشوده شد.

ژان لاکوتور، نویسنده زندگینامه شامبولیون می‌پرسد: در سحرگاه چهاردهم سپتامبر ۱۸۲۲ آیا در سرتاسر زمین خوشبخت تر از شامبولیون کسی وجود داشت؟!

انگلیسی «بونگ»، اما ژان فرانسوا شامبولیون علی‌رغم ابتلا به بیماری سل و مرض قند، به مطالعه درباره خط قدیم مصر ادامه داد. در این اثنا اکریلاد و بونگ به یک سری کشف جزئی ولی مهم دست یافته بودند اما رمز روش خط هیروگلیف را کسی جز شامبولیون نتوانست گشود.

در سال ۱۸۲۸ شامبولیون به همراه دوستش روزیلی عازم دیدار از مصر شد. پانزده ماه در مصر ماند که در طی این مدت در دو کرائه نیل از دیدن جایی به جای دیگر در رفت و آمد بود و آثار باستانی را با هیجان و شگفتی و متحیرانه تماشا می‌کرد. در مقبره‌ها می‌خوابید و با آمو و ایزیس به طور کامل زندگی می‌کرد و دیوانه‌وار در تحلیل و تفسیر نوشته‌های هیروگلیف می‌کوشید. سخت شگفت‌زده و مسحور دیدار ابوستیل، الاقصر و الکرنک شده بود. در مصر، همه چیز او را مسحور می‌کرد: فراغت و مردم عادی حتی بربرها نیز در چشم او عزیز و محترم بودند. در شهر «طیبه» متحیر در برابر پاره‌های مجسمه بزرگ رامسس قرار گرفت. پس به خاک افتاد و این عبارت عجیب را به زبان آورد: «باید احترام بگذاریم هم به ملت بزرگی که این مجسمه را برافراشت و هم به بربرهایی که آن را با این ظرافت و استادی تراش دادند» و وقتی به فرانسه بازگشت گفت: «به اندازه یک زندگی کامل، کار فراهم کرده‌ام» و دو سال بعد (۱۸۳۲) چشم از جهان فروست.

در کتاب شامبولیون یک زندگی از عصر روشنیها ژان لاکوتور ماجرای روزی را که در آن شامبولیون موفق به گشودن طلسم خط هیروگلیف شد شرح می‌دهد: چهاردهم ماه سپتامبر سال ۱۸۲۲، شامبولیون صبح زود از خواب برخاست. مدت‌ها بود که بعد از آن که «آکادمی فرانسه» مجلس بزرگداشتی برای او به خاطر مطالعاتش در خط دیمویطی - خط مصریهای قدیم در کارهای روزانه - برگزار کرده بود، همه چشمها به او دوخته شده بود.

اصیل مصر بزنم». در پانزده سالگی نوشت: «در میان ملت‌هایی که دوستشان دارم، اعتراف می‌کنم که هیچ ملتی را به اندازه مصریها دوست نمی‌توانم داشت». در آستانه شانزده سالگی به ایراد یک سخنرانی کوتاه زیر عنوان «ملاحظاتی درباره اسطوره غولها در پرتو قواعد کلمات عبری» در آکادمی علوم و فنون گرونویل پرداخت. بعد از گذشت چند ماه و به دنبال ارائه رساله‌ای با عنوان «کوششی برای توصیف جغرافیای مصر قبل از هجوم کمبوجیه» به عنوان عضو مشورتی در آکادمی علوم و فنون انتخاب و پذیرفته شد.

در هفده سالگی ساکن پاریس شد تا دانش خود را در «کلژدوفرانس» کامل کند و در همین محل بود که هرگاه استادی غیبت می‌کرد، او وظیفه استاد را به عهده می‌گرفت. در پاریس زبان فارسی را نیز به دیگر زبانهایی که یاد گرفته بود، افزود و تسلط خود را بر زبان قبطی - که سخت عزیزش می‌داشت - تام و تمام کرد. در آن زمان طی نامه‌ای خطاب به برادرش نوشت: «زبان قبطی را تا آن اندازه یاد گرفته‌ام که برای سرگرمی هر چیزی را که به ذهنم خطور می‌کند، به این زبان ترجمه می‌کنم. می‌خواهم زبان مصری را تا همان اندازه که فرانسه می‌دانم، یاد بگیرم چرا که تکیه من در کار بزرگی که بر روی کتیبه‌های مصری خواهم کرد بر این زبان خواهد بود» می‌توان گفت در هجده سالگی حرکت او به سمت کشف و تحلیل نشانه‌های خط هیروگلیف آغاز شده بود.

ژان لاکوتور درباره او می‌نویسد: ژان فرانسوا مثلاً به نوعی (جنون ادواری) بود که در فاصله‌های معین و به شکل شور و شوق یا اندوه به سراغ او می‌آمد، اما هیچ چیز او را از راهی که پیش گرفته بود باز نمی‌داشت. «جام مقدس» او، جام مصری بود. مسابقه سرعت برای کشف اسرار خط هیروگلیف آغاز شده بود. شرکت‌کنندگان در این مسابقه یکی دانشمندی سوئدی «اکریلاد» بود و دیگری دانشمند